



فرانسه:

بحران سرمایه‌داری صعود دوباره و مبارزه طبقاتی

گردآوری و ترجمه: آرام نوبخت

گرایش
بلشویک
لنینیست‌های ایران
Leninist.org



از سری جزوات بلشویک-لنینیست‌ها

صفحه	عنوان
۳	قانون الخُمري در فرانسه و سند شرودر-بلر
۶	پيش به سوي بسيج کارگران اروپا برای دفاع از اعتصابات فرانسه!
۱۰	سرمایه مالی بین المللی و اعتصابات فرانسه
۱۴	فرانسه: طبقه کارگر در برابر ریاضت اقتصادی
۱۸	سرکوب پلیسی در پاریس و حرکت به سوی دیکتاتوری در فرانسه
۲۲	«وضعیت فوق العاده» و سقوط دموکراسی فرانسوی
۲۶	پیوستن شارلی ابدو به کارزار نژادپرستانه علیه پناهندگان در اروپا



قانون الخُمري در فرانسه و سند شرودر-بلر

پیتر شوآرتس

اعتصابات و تظاهرات مردمی علیه اصلاح قانون کار مریم الخُمري، وزیر کار فرانسه، با همدردی کارگران و جوانان سرتاسر اروپا رو به رو شده است.

«اصلاحات ساختاری»، شامل کاهش هزینه های اجتماعی و دستمزدهای کارگران، تا چندین دهه به عنوان امری اجتناب ناپذیر تصویر می شد. حکومت «فرانسوا اولاند» و «مانوئل والس» بر این تصور بود که با قوه قهریه خواهد توانست تمامی حقوق و دستاوردهای حاصل از مبارزه چندین نسل از کارگران را نابود کند. اما این تصور، خطا بود. وقتی این قانون منفور اعمال شد، نه فقط منجر به ارباب کارگران نگشت، بلکه خشم آنان را برانگیخت. از آن زمان تاکنون اعتصابات و اعتراضات گسترش یافته و کل کشور را فلج ساخته اند.

وضعیت فرانسه نشانگر یک تحول مهم در عرصه مبارزه طبقاتی بین المللی است. فضای مشابهی در بسیاری دیگر از کشورهای اروپایی، ایالات متحده آمریکا و بخش های وسیع از جهان به چشم می خورد. این فضا، در صعود دوباره مبارزه طبقاتی، از جمله افزایش تند اعتصابات و اعتراضات در سطح جهانی نمود پیدا می کند.

اما این خطر هست که جنبش فرانسه-مانند سایر مبارزاتی از این دست-منزوی و نهایتاً خفه شود و حزب راست افراطی «جبهه ملی» متعاقباً از ریزش توهمات بهره برداری کند. برای رفع این خطر، ضروری است که ریشه های این وضعیت را کنکاش کنیم و نشان دهیم که چه کسی مسئول و مسبب حملات کنونی است.

کارگران فرانسوی در حال مبارزه با حکومتی هستند که خود را «چپ» و «سوسیالیست» خطاب می کند. این نه اتفاقی است و نه سوء برداشت. طی ۱۵ سال گذشته، سوسیال دمکرات ها-با حمایت اتحادیه ها، احزاب کمونیست و اسلاف شان و همین طور گروه های چپ نمای متعدد-بودند که اصلاحات ساختاری را علیه کارگران پیش برده اند.

در این بستر ارزش دارد نگاهی داشته باشیم به سند مشترک دو تن از سران سوسیال دمکرات دولت، یعنی تونی بلر، نخست وزیر وقت بریتانیا و گرهارد شرودر، صدر اعظم وقت آلمان در سال ۱۹۹۹. تقریباً همه حملات

اجتماعی که از آن زمان به بعد در آلمان، بریتانیای کبیر، اروپای جنوبی و اروپای شرقی، یونان و اکنون فرانسه رخ داده اند، در این سند طرح ریزی شده بودند.

در این سند با عنوان «راه پیشروی سوسیال دمکرات های اروپا»، بلر و شرودر خواهان تغییر «شبکه تأمین اجتماعی از اعطای مزایا به سکوی پرتابی برای مسئولیت شخصی» می شوند.

همان طور که در آن مقطع نوشتیم، این سند «مجموعه ای از حملات بی رحمانه اجتماعی است که به رپرتوآر استاندارد سیاست اقتصادی، مالی و اجتماعی اروپا تبدیل و با وسواس و رضایت فهرست شده است. نویسندگان به دقت به مصادیق آن اشاره می کنند: کاهش مخارج دولتی، تعیین ضوابط کارایی، رقابت پذیری و عملکرد خدمات اجتماعی، تعدیل نظام بیمه اجتماعی، تشویق شرکت ها، کاهش مالیات کارفرمایان و مالیات بر املاک؛ انعطاف پذیری و ... انعطاف پذیری بیش تر».

همان طور که به طور خلاصه نوشتیم، فصل «یک سیاست فعال در زمینه بازار کار برای چپ» خواهان آن می شد که «تمامی ابزارهای اجتماعی و سیاسی به منظور تشویق مسئولیت فردی به کار گرفته شوند. نظام مالیات ستانی و پرداخت های اجتماعی، برای "تضمین عملکرد آن به سود مردم" حذف شوند. حکومت باید بابت "مشاغل کارآموزی و آزمایشی" با حقوق پایین، سوبسید پرداخت کند و کلیه کسانی که از پرداخت های اجتماعی بهره مند می شوند باید مطابق با توانایی خود به گذران زندگی ارزیابی شوند. به طور خلاصه، این سند مشوق فشار عظیم دولت برای اجبار به پذیرش مشاغل کم دستمزد است که در عوض خود منجر به کاهش دستمزدها به طور کلی می شود».

سند شرودر-بلر در مقطعی پدیدار شد که سوسیال دمکرات ها در تقریباً همه جای اروپا حکمرانی می کردند. به دنبال فروپاشی اتحاد شوروی، ریخت و پاش های مالی و ثروت های بادآورده نخبگان حاکم همراه با حملات سنگین به طبقه کارگر به ویژگی دهه ۱۹۹۰ بدل شد. در پایان این دهه، کارگران سرتاسر اروپا به این امید از انتخاب سوسیال دمکرات ها حمایت کردند تا بلکه آنان رویکرد اجتماعی انسانی تری را در پیش گیرند.

اما درست عکس این رخ داد. سند شرودر-بلر به نقشه ای برای «قوانین هارتس» در آلمان و مسیر ریاضت اقتصادی در اسپانیا، پرتغال، ایتالیا و یونان مبدل شد. سوسیال دمکرات ها بنا به قاعده در همه این کشورها مسیر ریاضت هایی به مراتب سفت و سخت تر از حکومت های محافظه کار را در پیش گرفتند.

«پیتر هارتس»، نویسنده و طراح قوانین موسوم به «هارتس»، به عنوان یک عضو حزب سوسیال دمکرات آلمان و اتحادیه «ای.گ.متال»، دو سال پیش به پاریس سفر کرد تا درباره کاهش هزینه های اجتماعی با رئیس جمهور رایزنی کند. قانون مریم الخُمَری نیز نتیجه بلافاصل همین همکاری است.

در این میان، سوسیال دمکرات های سراسر دنیا دچار سقوط آزاد شده اند. در فرانسه کارگران علیه «حزب سوسیالیست» شوریده اند و در یونان علیه «سیریزا» که به سیاست های ریاضتی شدت بخشیده است. اما این شورش به یک استراتژی سیاسی آگاهانه نیاز دارد.

نه تنها دستگاه فاسد سوسیال دمکراسی، اتحادیه ها و گروه های چپ نمای اقمار آن ها، بلکه کل برنامه ملی آنان ورشکسته است. جهانی سازی تولید، بنیان تمامی سیاست های اجتماعی و بازار کار ملی را نابود کرده است. امروز سوسیال دمکرات ها و اتحادیه ها وظیفه خود می دانند که برای دفاع از شرکت های «خود» در برابر رقبای بین المللی، حملات مداوم به کارگران را سازمان دهند.

قانون الخُمَری، درست مانند هر حمله دیگری به طبقه کارگر، تنها با جنبش مستقل و بین المللی طبقه کارگر متکی بر یک برنامه انقلابی سوسیالیستی می تواند شکست داده شود. تهاجم به قانون الخُمَری باید به نقطه آغاز بنا نهادن چنین جنبشی تبدیل شود.

اتحادیه ها و احزاب سوسیال دمکرات سرتاسر اروپا در پشت اولاند صف کشیده اند و با ترس و وحشت به تهاجم کارگران فرانسه واکنش نشان می دهند. کارگران اروپا باید پشت هم طبقه ای های خود در فرانسه بایستند، خود را از نفوذ سوسیال دمکراسی و اتحادیه ها رها سازند و مبارزه برای ایالات متحده سوسیالیستی اروپا را در پیش گیرند.

۲۸ مه ۲۰۱۶

پیش به سوی بسیج کارگران اروپا برای دفاع از اعتصابات فرانسه!

الکس لانتیه

با گسترش اشغال و محاصره پالایشگاه های نفت، خروج اعتراضی کارکنان بنادر و فراخوان به اعتصابات بیش تر با وجود حملات پلیس ضد شورش، طبقه کارگر دارد به مثابه نیروی رهبری کننده در مبارزه علیه قانون کار ارتجاعی حکومت «حزب سوسیالیست» فرانسه رخ نشان می دهد. این جنبش در حال گسترش در سطح جهانی است. در بلژیک نیز که روز سه شنبه شاهد راهپیمایی ۶۰ هزار نفر در خیابان های بروکسل در اعتراض به کاهش هزینه های اجتماعی به دست حکومت راست گرای این کشور بود، فراخوان هایی به اعتصاب داده شده اند.

این رویدادها به سرعت پرده از بحران سیاسی اروپا برداشته اند. توده های مردم در سرتاسر قاره اروپا به سیاست های ریاضتی اتحادیه اروپا «نه» گفته اند.

حکومت «حزب سوسیالیست» امیدوار بود که با حقنه کردن قانون کار از طریق «مجمع ملی» علی رغم مخالفت های گسترده و متعاقباً درهم شکستن هرگونه اعتراض به دنبال آن، رادیکالیزاسیون رو به رشد طبقه کارگر را فرونشاند. اما حکومت فرانسه اکنون از عمق مخالفت هایی که در برابر قانون نامشروع آن فوران کرده، حیرت زده شده است. هفتاد درصد مردم فرانسه خواهان آن هستند که «حزب سوسیالیست» از اصلاح قانون کار عقب نشینی کند. تلاش های اولیه حکومت برای متوقف کردن جنبش با سرکوب های وحشیانه همگی ناکام بوده اند.

روز سه شنبه وقتی پلیس بلژیک از ماشین آب پاش علیه معترضین بروکسل استفاده کرد، حکومت «حزب سوسیالیست» فرانسه نیز صدها پلیس ضد شورش را اعزام داشت تا با شلیک گلوله های پلاستیکی، گاز اشک آور و استفاده از ماشین آب پاش، کارگرانی را که تسهیلات نفتی «فو سور مر» (Fos-sur-mer) اشغال کرده بودند متفرق سازند. دیروز پلیس سایت مخزن سوخت «دوشی له مین» (Douchy-les-mines) را از حضور اشغال کنندگان پاکسازی کرد. با این وجود، بسیج طبقه کارگر در برابر ریاضت، همچنان به گسترش خود ادامه می دهد.

بیست و پنج سال پس از آن که انحلال اتحاد جماهیر شوروی استالینیستی منجر به چرخش به راست تمامی احزاب چپ نما شد، این دوره طولانی از سردرگمی سیاسی رو به پایان است. جنبش طبقه کارگر پدیدار شده است. زمانی بود که به دنبال خیانت جریان استالینیستی «حزب کمونیست فرانسه» به اعتصاب عمومی ۱۹۶۸، انکار تمام و کمال طبقه کارگر، مارکسیسم و سوسیالیسم بر محافل روشنفکری طبقه متوسط سایه افکنده بود. اما سیر تحولات عینی بحران سیاسی سرمایه داری اروپا و صعود دوباره مبارزه طبقاتی، همه این بحث ها را رد می کند.

این مبارزه ریشه در بحران جهانی و فروپاشی نظام سرمایه داری به دنبال بحران مالی سال ۲۰۰۸ دارد. از آن زمان تاکنون، طبقه کارگر، به ویژه در اروپا، تجربیات تلخ بی شماری از انواع حکومت های سرمایه داری - محافظه کار تا سوسیال دمکرات و حکومت حزب به اصطلاح چپ رادیکال «سیریزا» در یونان - داشته است. این حکومت ها بلااستثنا دستورات شان را از بانک ها می گرفتند و به سیاست های ریاضتی اخلاف خود شدت و عمق بیشتری می بخشیدند.

یورش بین المللی به طبقه کارگر، واکنش نیرومند و رو به رشدی را دربر داشته است: اعتصابات کارگران مخابرات امریکا و خروج اعتراضی معلمان، اعتصاب پزشکان عمومی بریتانیا به کاستن از هزینه های سلامت، اعتصاب عمومی کارگران یونان به سیاست های ریاضتی سیریزا و اعتصابات کارمندان دولت و کارگران صنعتی در هند و چین.

قانون کار فرانسه، در واقع اجرا و تکمیل برنامه «اصلاح ساختاری» درخواستی صندوق بین المللی پول و بانک مرکزی اروپا، به عنوان دو نماینده سرمایه مالی است. این برنامه در همکاری نزدیک با برلین و به خصوص شخص «پیتر هارتس» - کارگزار سوسیال دمکرات اتحادیه های کارگری و نویسنده قوانین هارتس که یک دهه پیش برای کاهش دستمزد کارگران و تنزل شرایط اجتماعی تحمیل شد - تدوین گشت. زمانی که اعتراضات به قانون کار در ماه مارس آغاز شد، مقامات سوسیال دمکرات آلمان، ایتالیا و پرتغال در پاریس گردهم آمدند تا درباره چگونگی مدیریت بحران رایزنی کنند.

سرکوب کارگران فرانسه، هشدار برای طبقه کارگر جهان است. پاسخ ابتدایی نخبگان حاکم فرانسه و جهان به رشد تنش های اجتماعی و مقاومت طبقه کارگر، حرکت سریع تر به سوی دیکتاتوری بوده است.

روشن است که وضعیت فوق العاده اعلام شده در فرانسه و بلژیک اندکی پس از حملات تروریستی پاریس در سال گذشته، در واقع نه شبکه های تروریستی اسلامی را- که در هر حال ابزارهای سیاست خارجی ناتو در سوریه هستند- بلکه اپوزیسیون داخلی با محوریت طبقه کارگر را هدف گرفته است. «حزب سوسیالیست» از این قدرت فوق العاده برای خرد کردن اشغال های کارگری و حمله بردن به تظاهرات مسالمت آمیز و تهدید کردن تظاهرکنندگان با احکام طولانی مدت زندان استفاده می کند.

رویدادهای فرانسه نشان می دهند که چگونه برای طبقه کارگر هیچ گزینه ای باقی نمانده است جز وارد شدن به مسیر انقلابی، و مبارزه برای به زیر کشیدن حکومت های حامی ریاضت در فرانسه و سرتاسر اروپا. با گسترش مبارزات، فرانسه و تمام اروپا دارند وارد یک موقعیت پیشانقلابی می شوند.

متحد بی چون و چرای کارگران فرانسه، بلژیک و یونان در این مبارزه، طبقه کارگر اروپا و جهان است. حمایت و دفاع از برادران و خواهران طبقاتی خود در فرانسه در برابر آزار و اذیت های حکومت «حزب سوسیالیست»، یک وظیفه سیاسی اساسی است در مقابل کارگران جهان قرار دارد.

کارگران فرانسه می توانند به کارگران سرتاسر اروپا که با دقت مبارزات فرانسه و بلژیک و یونان را دنبال می کنند، فراخوان نیرومندی داشته باشند.

کارگران باید به هرگونه تلاش برای ایجاد تفرقه در صفوف اعتراضی بر مبنای ملیت دست رد بزنند. جناح بندی های ناسیونالیستی درون طبقه حاکم که خود را در فرانسه به صورت بخش هایی از «جمهوری خواهان» راست گرا و «جبهه ملی» راست افراطی نشان می دهد، مشغول حمله به اتحادیه اروپا و تلاش برای بهره برداری از بحران قانون کار و انحلال سوسیال دمکراسی اروپا برای قدرت گرفتن هستند. دیروز «مارین لوپن»، رهبر «جبهه ملی»، با صدور بیانیه ای درخواست کرد که حکومت از قانون کار عقب نشینی کند و انتخابات جدیدی را فراخواند.

اتحادیه اروپا، اتحادیه ابرشرکت ها و بانک ها، زندانی است برای طبقه کارگر و خاک حاصلخیزی برای زایش شووینیسم ملی، میلیتاریسم و جنگ. اتحادیه اروپا باید سرنگون شود. اما عقب نشینی در پس مرزهای ملی بر اساس شووینیسم فرانسوی، آلمانی، بریتانیایی، یونانی و غیره، کمتر ارتجاعی و کم تر ویرانگر منافع کارگران

نیست. تنها آلترناتیو مترقی در برابر اتحادیه اروپا، اتحاد اروپا بر بنیانی جدید، انقلابی و برابری طلبانه از طریق مبارزه مشترک کارگران سرتاسر اروپا برای قدرت کارگری و سوسیالیسم است.

کارگران نمی توانند جنبش خود را به عقب نشینی از این یا آن قانون ارتجاعی خاص یا جایگزینی یک حکومت ریاضتی با دیگری محدود کنند. اتحاد و یکپارچگی مبارزات طبقه کارگر اروپا تنها بر اساس یک مبارزه مشترک برای سوسیالیسم در هر یک از کشورهای اروپا قابل پیشروی است.

این امر مستلزم یک بازجهت گیری سیاسی و استراتژیک منسجم طبقه کارگر، از جمله تشکیل ارگان های مبارزه، مستقل از اتحادیه های کارگری و تمامی احزاب سیاسی و نمایندگان نخبگان حاکم است.

مهم تر از همه، این امر مستلزم بنانهادن یک رهبری مارکسیستی جدید در طبقه کارگر، بخش هایی از کمیته بین المللی انترناسیونال چهارم، در کشورهای سرتاسر اروپا برای حرکت به سوی چشم انداز ایالات متحده سوسیالیستی اروپا است.

۲۶ مه ۲۰۱۶

سرمایه مالی بین المللی و اعتصابات فرانسه

نیک بیمز

این که حکومت «حزب سوسیالیست» فرانسوا اولاند تمام قوای دولت فرانسه را بر ضد کارگران اعتصابی پالایشگاه نفت و سایر کارگران بسیج کرده است، تنها نوک پیکان تهاجم نمایندگان سرمایه مالی بین المللی به طبقه کارگر فرانسه و اروپا را نشان می دهد.

از زمان بحران مالی جهانی سال ۲۰۰۸ و به خصوص از زمان بحران یورو در سال ۲۰۱۲ و دومین دور رکود مضاعف، صندوق بین المللی پول و بانک مرکزی اروپا و سایر نهادهای مالی خواهان اجرای آن چیزی هستند که به طور مؤدبانه و ملایم «اصلاحات ساختاری» نامیده می شود. طرح اصلی در پس این اصلاحات، عبارت است از رونق بخشیدن به سودآوری سرمایه داری فرانسه و به طور کلی سرمایه داری اروپا.

هدف از «اصلاح ساختاری»، آغاز حملات وحشیانه به شرایط زندگی طبقه کارگر از طریق باز گذاشتن دست کارفرمایان به استخدام ها و اخراج های خودسرانه، نابودی حمایت های قانونی در برابر اخراج ها، کاستن از مزایای بیکاری و پایین آوردن هزینه خدمات اجتماعی دولتی است.

در همان حال که نیروی پلیس برای حمله به کارگران اعتصابی پالایشگاه نفت «مارسی» اعزام می شد، صندوق بین المللی پول آخرین نسخه های سیاست اقتصادی خود را برای فرانسه آغاز کرد. این تمهیدات بر تکنیک های افزایش «انعطاف پذیری» بازار کار و کاهش مزایای بازنشستگی و سایر خدمات اجتماعی متمرکز هستند.

صندوق بین المللی پول اعلام کرد که اجرای قانون کار «الخُمری»، به عنوان موضوع تمرکز اعتصابات اخیر، «گامی به جلو است که آزادی عمل توافقمه های کار در سطح شرکت ها را افزایش و بلا تکلیفی قضایی حول اخراج ها را کاهش می دهد». اما در عین حال تأکید کرد که بیش از این باید انجام پذیرد.

به بیان دیگر، مقررات حاکم بر دستمزد ملی و شرایط کار باید به طور مداوم به وضعیت مرسوم سال های دهه ۱۹۳۰ و فرای از آن بازگردانده شود و موانع قانونی بر سر راه توانایی شرکت ها به استخدام و اخراج حذف شوند. این برنامه ای است که حکومت اولاند اکنون در تلاش است با زور دولت اعمال کند.

صندوق بین‌المللی پول، عواملی مانند «قراردادهای متمرکز کار برای بیش از ۷۰۰ شاخه؛ روال قضایی طولانی و نامشخص دربارهٔ اخراج‌ها؛ دسترسی نسبتاً آسان به مزایای رفاهی و بیکاری» و همین‌طور «حدّاًقل دستمزد نسبتاً بالا» را از جملهٔ عواملی دانست که بازار کار فرانسه را دچار «سازگاری کمتر» با تحولات اقتصاد جهانی کرده‌اند.

خواستهٔ مهم دیگر، کاهش مخارج دولتی است که به تأکید صندوق بین‌المللی پول «در کانون مشکلات مالی فرانسه» قرار دارد. در عوض این نهاد خواهان محدودسازی «مزایای کار در تمامی سطوح حکومت که به پایین آمدن فیش حقوقی یاری خواهد رساند»، کاهش مزایای بازنشستگی از طریق بالا بردن سن بازنشستگی، گسترش «آزمون تعیین‌وسع» برای بهره‌مندی از مزایای اجتماعی و عقلایی ساختن خدمات بیمارستانی به منظور کاهش هزینه‌ها شد.

این تهاجم در یکی از نقاط عطف حساس فروپاشی رو به تعمیق اقتصاد جهانی و نظام مالی بین‌المللی سر می‌رسد. از سال ۲۰۱۲ و پس از آن که «ماریو دراگی»، رئیس بانک مرکزی اروپا متعهد شد برای جلوگیری از سقوط یورو «هر آن چه لازم باشد» انجام دهد، بانک مرکزی سیاست «تسهیل کمی»، یعنی پمپاژ تریلیون‌ها یورو به نظام مالی را دنبال کرده است.

این سیاست‌ها هیچ کاری برای بهبود اقتصاد واقعی از پیش نبرده‌اند. تنها اثر آن‌ها، تشویق سوداگری در بازارهای مالی بوده و به نابرابری اجتماعی به مراتب وخیم‌تر انجامیده است. سرمایه‌گذاری در اقتصاد واقعی، به عنوان نیروی محرک رشد اقتصادی، تقریباً ۲۵ درصد پایین‌تر از آن چه که تا پیش از سال ۲۰۰۸ بود، باقی مانده است و بخش‌های وسیعی از اقتصاد منطقهٔ یورو به سطوح تولید هشت سال پیش خود نرسیده‌اند.

آغاز نرخ‌های بهرهٔ منفی از سوی بانک مرکزی اروپا در اوایل سال جاری نیز به همین ترتیب از ایجاد هرگونه بهبود اقتصادی عاجز بوده است. در واقع معرفی نرخ بهرهٔ منفی و اقدام مشابه بانک ژاپن، تنها به بی‌ثباتی بازارهای مالی جهانی در میانهٔ تنش‌های فزایندهٔ قدرت‌های اصلی سرمایه‌داری افزوده است. قدرت‌هایی که در اقتصاد جهانی راکد کنونی، برای دستیابی به بازارها و سود مبارزه می‌کنند.

دراگی، ضمن تن دادن به خواسته‌های بانک‌ها و مؤسسات مالی با عرضهٔ بی‌پایان پول ارزان، کاملاً آگاه است که این سیاست‌ها به خودی خود برای حفظ موقعیت سرمایه‌داری اروپا در مبارزهٔ اقتصادی شدید جهانی

علیه رقبایش کافی نیست. در نگاه نخبگان مالی حاکم، کل نظام خدمات اجتماعی و مقرراتِ پسا جنگ که پس از تجربه فاشیسم در دهه ۱۹۳۰ برای به تعویق انداختن خطر انقلاب اجتماعی معرفی شده بودند، اروپا را غیررقابتی کرده است و از این رو باید از میان برود. این محتوای اصلی خواست «اصلاحات ساختاری» است.

دراگی در سخنرانی خود حول این موضوع در ماه مه ۲۰۱۵، خاطر نشان کرد که او در هر یک از کنفرانس های مطبوعاتی خود از زمان احزاب ریاست بانک مرکزی اروپا، ملاحظاتهش را با «خواست تسریع اصلاحات ساختاری در اروپا» به پایان می برده است. چرا که به زعم او، این باعث افزایش بهره وری و «انعطاف پذیری قیمت و دستمزد»، یعنی رونق سودآوری خواهد شد.

فوریت و ضرورت بیش تر این وظیفه از منظر نخبگان حاکم، در گزارش سالیانه بانک مرکزی اروپا در ماه آوریل برجسته می شود. گزارش مذکور بعد از طرح این ادعا که سیاست های کنونی مؤثر واقع شده اند، با گفتن این که سال ۲۰۱۶ «سالی چالش برانگیز» برای بانک مرکزی خواهد بود، ارزیابی پیشین خود را اساساً رد کرد: «ما با تردید درباره چشم انداز اقتصاد جهانی رو به رو هستیم. شاهد تداوم نیروهایی در جهت تورم منفی هستیم و پرسش هایی درباره سمت و سوی اروپا و بازگشت آن به شوک های جدید پیش روی ما قرار دارد».

همه این ها یعنی تقریباً هشت سال پس از شروع فروپاشی اقتصاد جهانی، به جای آن که «بهبود اقتصادی» در افق دید باشد، وضعیت سرمایه جهانی در حال حادث شدن است.

بحران عمیق اقتصادی، درست مانند سال های دهه ۱۹۳۰، طبقات حاکم فرانسه و سرتاسر جهان را به سوی جنگ و میلیتاریسم، همراه با احیای یورش به طبقه کارگر و حملات به حقوق دمکراتیک در داخل سوق می دهد. از این رو آن چه در فرانسه دارد آشکار می شود، نمود گرایش ها و روندهای جهانی به حادثترین شکل است.

اهمیت این بحران را تنها زمانی می توان به طور کامل دریافت که آن را در بستر تاریخ یک ربع قرن گذشته ببینیم.

سقوط اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۱ با موجی از پیروزی طلبی بورژوازی و نمایندگان سیاسی آن مورد استقبال قرار گرفت. انحلال شوروی به عنوان «مرگ سوسیالیسم» و «پیروزی» بازار معرفی شد؛ این واکنشی بود که

در تمام گرایش های خرده بورژوازی چپ نمایی که خود را عمیق تر از پیش در ساختارهای دولت سرمایه داری و دستگاه سیاسی آن ادغام کرده بودند، بازتاب یافت.

تنها کمیته بین المللی انترناسیونال چهارم بود که توضیح داد انحلال اتحاد شوروی، نه مرگ سوسیالیسم، که در عوض سقوط استالینیسیم و برنامه ناسیونالیستی «سوسیالیسم در یک کشور» تحت تأثیر جهانی شدن تولید بوده و این که جهان نه فقط فرسنگ ها با رسیدن به یک تعادل جدید سرمایه داری فاصله دارد، بلکه وارد دوره جدیدی از جنگ ها و انقلاب شده است.

با این حال فروپاشی اتحاد شوروی، منجر به سردرگمی عظیمی در میان طبقه کارگر شد. اما گرایش های بنیادینی که کمیته بین المللی انترناسیونال چهارم تشخیص داده بود، اکنون دارند به سطح می آیند و صعود دوباره مبارزه طبقاتی را رقم زده اند. وظیفه فوری و فوری کنونی، عبارت است از بسیج طبقه کارگر سرتاسر اروپا در حمایت از کارگران فرانسوی در مبارزه با حکومت اولاند و نخبگان مالی صف کشیده در پشت وی. این جنبش باید به یک چشم انداز سوسیالیستی و انترناسیونالیستی به سوی مبارزه برای قدرت سیاسی و ساختن کمیته بین المللی انترناسیونال چهارم به عنوان حزب انقلابی رهبری کننده آن مسلح شود.

۲۵ مه ۲۰۱۶

فرانسه: طبقه کارگر در برابر ریاضت اقتصادی

الکس لانتیه

جوانان و کارگران فرانسه تظاهرات وسیعی را در اعتراض به اصلاحات ارتجاعی قانون کار از سوی «مریم الخُمَری»، وزیر کار فرانسه، ترتیب داده اند. این اعتراضات با وجود «وضعیت فوق العاده» ای است که حکومت «حزب سوسیالیست» پس از حملات تروریستی ۱۳ نوامبر در پاریس اعمال کرده. این بسیج اولیه کارگران و جوانان، نشانگر مرحله جدیدی در مبارزه طبقاتی بین المللی است و نتایجی دارد که به مراتب فراتر از مرزهای فرانسه می رود.

تلاش برای دامن زدن به جو هیستریک به دنبال حوادث تروریستی با هدف منکوب کردن اپوزیسیون مردمی، خود را در مواجهه با رشد رادیکالیسم در میان کارگران و جوانان عاجز یافته است. طبقه کارگر، مرعوب وضعیت فوق العاده نشده و در حال گام نهادن به مبارزه علیه ضد انقلاب اجتماعی به سرمدمداری حکومت «حزب سوسیالیست» و به طور کلی اتحادیه اروپا است.

دانشجویان در حال سازماندهی اعتراضات و نشست ها هستند، ورودی صدها دبیرستان از سوی دانش آموزان مسدود شده است و بخش های رو به رشدی از کارگران مشغول اعتصاب اند. پنجشنبه گذشته، کارگران بنادر، کارمندان «ایر فرانس» و کارگران حمل و نقل در سرتاسر فرانسه دست به اعتصاب زدند، در این میان کارگران کارخانجات خودروسازی و فولاد در شهرهای مختلف، محل کار خود را به نشانه اعتصاب ترک کردند.

طبقه کارگر با ورود به مبارزه، از همان ابتدا وادار می شود که اهداف و منافع خود را در تقابل با تمام نیروهایی که دهه ها سیاست رسمی «چپ» را نمایندگی می کرده اند، تعریف کند. نسبت به حکومت فرانسوا اولاند که سال ۲۰۱۲ با حمایت «جبهه چپ» و «حزب ضد سرمایه داری نوین» (NPA) انتخاب شد، خشم عمیقی وجود دارد؛ چرا که حکومت اولاند در جستجوی نابود کردن حقوق اجتماعی به دست آمده طی مبارزات تاریخی طبقه کارگر در قرن بیستم است.

قانون پیشنهادی الخُمَری مدت زمان کار روزانه را تا دو ساعت افزایش خواهد داد، بی ثباتی و ناامنی شغلی کارگران جوان بالا می برد و دست اتحادیه ها را باز می گذارد که با نقض قانون کار فرانسه قراردادهایی را در سطح بنگاه های انفرادی با کارفرمایان منعقد کنند.

این که طرح پیشنهادی بدنام و ارتجاعی مذکور حتی قوانین موجود را نقض خواهد کرد، گواهی است بر خصلت غیرقانونی آن. این که طرح مذکور را یک حزب به اصطلاح «سوسیالیست» پیش می کشد که برای اجرای حملات خود، متکی به اتحادیه هایی است که ۹۵ درصد بودجه شان از سوی دولت و سرمایه کلان تأمین می شود، تأکیدی است بر خصلت شیادانه و ضد کارگری کل چهارچوب آن سیاستی که در فرانسه برچسب «چپ» خورده است.

یک دینامسیم سیاسی انفجاری در حال نشو و نما است. با وجود ترویج بی امان دلهره و شووینیسیم ملی در ارتباط با حملات تروستی، یک جو عمیق و ریشه دار از مبارزه جویی اجتماعی در بین کارگران و جوانان رو به تکامل است. وجود این جو، حکومت «حزب سوسیالیست» را بهت زده کرده و سازمان های چپ نمایی نظیر «جبهه چپ» و «حزب ضد سرمایه نوین» را که عمیقاً در حزب سوسیالیست ادغام شده اند، وحشت زده کرده است.

چیزی شبیه به فضای سال ۱۹۶۸ احساس می شود. در جریان اعتصاب عمومی مه-ژوئن آن سال، ده ها میلیون کارگر در اعتراض به حکومت به ظاهر رسوخ ناپذیر «شارل دو گل» و در ضدیت با حزب کمونیست (استالینیست) فرانسه خروشیدند. آن چه امروز دارد پدیدار می شود، انفجار مبارزه طبقاتی به همان سیاق علیه حکومت بی اعتبار «حزب سوسیالیست» و متحدین سیاسی آن است. اپوزیسیون گسترده مردمی در برابر سیاست های ریاضتی «حزب سوسیالیست» که در جریان اعتراضات آشکار شد، حکومت اولاند را که ضد مردمی ترین حکومت فرانسه از زمان جنگ جهانی دوم به شمار می رود، عمیقاً به لرزه درآورده است.

روز پنج شنبه، وقتی بیش از یک میلیون نفر در سرتاسر فرانسه علیه قانون پیشنهادی الخمری دست به راهپیمایی زدند، اولاند اصلاحیه پیشنهادی را که به موجب آن «وضعیت فوق العاده» در قانون اساسی فرانسه تضمین و تروریست ها از تابعیت فرانسوی محروم می شدند، پس گرفت. اگرچه سنا و مجمع ملی هر دو نسخه هایی از اصلاحیه را تصویب کردند، اما اولاند تلاشی نکرد که اختلافات میان این دو نسخه را با هم وفق دهد.

این عقبگرد منجر به حیرت بخش هایی از رسانه های نزدیک به «حزب سوسیالیست» شد که همگی نگران اند با این روند دیگر اثری از آثار حزب سوسیالیست در انتخابات ریاست جمهوری سال بعد باقی نماند. «لو موند» این را یک «فاجعه سیاسی بزرگ» خواند و هشدار داد «پس از این اپیزود فاجعه بار، آقای اولاند پشت سر خود یک رشته ویرانه به جای می گذارد».

«لیبرالسیون» نوشت: «فرانسوا اولاند قصد داشت با این احزاب یک حکومت وحدت ملی شکل دهد... اما تنها چیزی که به دست آورد رسوایی اردوگاه خودش بود. او به یک بازی کوچک سیاسی دست زد که شهروندان، حتی مستعدترین شان، نه فقط درک نکردند، بلکه در بسیاری موارد تماماً به آن دست زدند».

کل استراتژی ارتجاعی ای که حکومت نخست وزیر «مانوئل والس» از زمان پدید آمدن از دل بحران حکومتی پاییز ۲۰۱۴ دنبال کرده است، با خطر ازهم پاشیده شدن رو به رو است.

این استراتژی اساساً متکی بر این بود که با بهره برداری از حملات تروریستی نیروهای اسلام‌گرا در اروپا- همان نیروهایی که امپریالیسم فرانسه و متحدینش برای جنگ در سوریه بسیج کرده اند- پرزیدنت اولاند را هم‌چون «رئیس جمهور دوره جنگ» معرفی و «جبهه ملی» نفوذاشست را ترویج کنند. «حزب سوسیالیست» در مقابل هر حمله ای که صورت گرفت، با دامن زدن به فضای راست‌گرای و ناسیونالیستی، تهییج اسلام‌هراسی برای ایجاد تفرقه در بین کارگران و سرکوب اپوزیسیون اجتماعی در برابر برنامه های ریاضتی پاسخ داد.

پس از تیراندازی های ژانویه ۲۰۱۵ به دفتر مجله «شارلی ابدو»، اولاند شخص مارین لوپن، رهبر «جبهه ملی» را به کاخ ریاست جمهوری الیزه دعوت کرد. پس از حملات ۱۳ نوامبر، او دو سیاستی را پیش برد که مرتبط به راست افراطی می شد: اول، اعلام وضعیت فوق العاده که نخستین بار در سال ۱۹۵۵ برای جنگ با الجزایر اجرا شد؛ و دوم، محرومیت از تابعیت فرانسوی، که همیشه با کاربرد آن برای اخراج یهودیان از فرانسه تحت اشغال در دوره هولوکاست تداعی می شود.

این استراتژی ارتجاعی سیاسی، با هیچ مخالفت معناداری از سوی نیروهای چپ‌نمایی نظیر «جبهه چپ» و «حزب ضد سرمایه داری نوین»- که هر دو حامی جنگ سوریه بوده اند- رو به رو نشد. نمایندگان «جبهه چپ» به نفع وضعیت فوق العاده در مجمع ملی رأی دادند.

همان طور که تصویب نسخه های مختلف اصلاحیه قانون اساسی از سوی سنا و مجمع ملی مجلس روشن می کند، در محافل حاکم هیچ مخالفتی با احیای دوباره خونبارترین جنایات امپریالیسم فرانسه در قرن بیستم وجود ندارد. این یک هشدار جدی برای طبقه کارگر است.

با این حال در مواجهه با صعود اپوزیسیون اجتماعی، «حزب سوسیالیست» دیگر احساس نکرد که فضای سیاسی جاری به او اجازه مذاکره برای یک نسخه مورد توافق از اصلاحیه ارتجاعی اش را می دهد.

این رویدادها نشان می دهد کارگرانی که وارد نبرد با قانون پیشنهادی الخمری شده اند، با یک مبارزه تاریخی رو به رو هستند. تلاش برای احیای دوباره میراث راست افراطی فرانسه و حمله به حقوق اجتماعی کارگران در قانون الخمری، نه در فساد و خودخواهی فردی «حزب سوسیالیست» و اتحادیه ها و احزاب سیاسی شریک جرم آن، بلکه در بحران عینی جهانی سرمایه داری ریشه دارد.

در میانه ماریپیچ تند سقوط اقتصادی و جنگ، هر یک از قدرت های امپریالیستی با انگیزه رقابت بی رحمانه برای سود و منافع استراتژیک به حرکت در می آیند. سرمایه داری فرانسه که صنایع اش را به دنبال دهه ها حاکمیت ارتجاع از هر قماش از دست داده و زیر بار زیرساخت های زهوار دررفته و کوهی از بدهی ها در حال خرد شدن است، هیچ راه برون رفتی نمی بیند جز جنگ و غارت از کشور مالی تا سوریه و سیاست چپاول کارگران در درون خود فرانسه. تمامی احزاب بورژوازی، از جمله «حزب سوسیالیست» و اقمارش، برای ایجاد جو سیاسی مساعد سیاست های اقتصادی خود، در صف احیای دوباره فاشیسم و میلیتاریسم قرار می گیرند.

تنها راه پیشروی در مبارزه با قانون الخمری، مسیر مبارزه سیاسی سرسختانه طبقه کارگر علیه سرمایه داری و به خصوص احزاب به اصطلاح «چپ» بورژوازی است. هیچ اطمینانی نمی توان به طرح های پیشنهادی اتحادیه های دانشجویی و کارگری برای مذاکره با نخست وزیر والس بر سر تغییرات ظاهری قانون الخمری داشت. این ها صرفاً تلاش هایی برای تحمیل یک قانون ارتجاعی به کمک احزاب چپ نما و متحدین شان در اتحادیه ها هستند.

مهم تر از همه، مبارزه باید از لباس تنگ ملی که این نیروها در تلاش اند بر تن آن کنند خلاص شود. متحدین اصلی کارگران و جوانان فرانسه در مبارزه علیه سیاست های ارتجاعی اولاند، کارگران تمامی دیگر کشورها هستند، در مبارزه ای واحد برای سوسیالیسم و علیه ریاضت، جنگ و حملات به حقوق دموکراتیک.

۴ آوریل ۲۰۱۶

سرکوب پلیسی در پاریس و حرکت به سوی دیکتاتوری در فرانسه

الکس لانتیه

دیروز، یعنی تقریباً دو هفته پس از آن که حملات تروریستی ۱۳ نوامبر، ۱۳۰ کشته برجای گذاشت و منجر به تعطیلی بخش های وسیع پاریس در اطراف «میدان جمهوری» شد، خشونت بار دیگری در خیابان های شهر فوران کرد. با اعزام ۱۲۰ هزار سرباز و نیروی پلیس به سرتاسر فرانسه، و بسیج ۶ هزار و ۳۰۰ پلیس و پلیس ضد شورش شبه نظامی در تنها شهر پاریس، «میدان جمهوری» بار دیگری به محاصره کمر بند حفاظتی گسترده پلیس درآمد.

منتها این اعزام نیرو، تحت «وضعیت فوق العاده» ای که حکومت «حزب سوسیالیست» فرانسوا اولاند پس از حملات تروریستی ۱۳ سپتامبر اعمال نمود، گروهی از ستیزه جویان وفادار به دولت اسلامی عراق و شام (داعش) را هدف نمی گرفت. در عوض، مخاطب این تمهیدات، اعتراضات اجتماعی داخلی گروه های حامیان محیط زیست علیه نشست آب و هوایی COP-21 بود که امروز در پاریس افتتاح می شود.

«وضعیت فوق العاده»، تمامی اشکال اعتراض عمومی را به مدت سه ماه ممنوع می کند و پلیس از این ممنوعیت بلندمدت برای سرکوب وحشیانه جمعیتی متشکل از چندین هزار نفر بهره برد. «میدان جمهوری» که پیش تر شاهد مراسم شبزنده داری برای قربانیان حملات ۱۳ نوامبر و همین طور درخواست های مقامات برای وحدت ملی بود، با شلیک گلوله های پلاستیکی پلیس به سوی اعتراضات مسالمت آمیز، مملو از گاز اشک آور شد.

پلیس با خشونت آمیز دانستن اقدامات یک گروه ۸۰ نفره از افرادی که چهره های خود را پوشانده بودند، اقدام به دستگیری ۲۸۹ نفر و بازداشت ۱۷۴ نفر نمود.

حتی پیش از اعتراضات، پلیس از قدرت اضطراری خود برای بازداشت خانگی ۲۴ فعال زیست محیطی بدون محاکمه استفاده کرده بود.

سرکوب اعتراضات به موازات ارباب دولتی جامعه پیش می رود. هر کسی که به خیابان ها قدم بگذارد، خیلی زود با مردانی مواجه می شود که لباس زرهی به تن و مسلسل به دست دارند.

گروه های تجاری از کارفرمایان درخواست کرده اند که با استفاده از وضعیت فوق العاده، بر محیط های کار نظارت داشته باشند و کارگران «رادیکال» را به پلیس معرفی کنند.

وب سایت ما به کرات هشدار داده است که تمهیدات دولت پلیسی که از سال ۲۰۰۱ در سطح جهانی زیر عنوان «مبارزه علیه تروریسم» صورت گرفته است، تجلی فروپاشی بنیادی دموکراسی است. هر کسی که گمان می برد این ها عباراتی پوچ بوده اند، باید آن چه را که از حملات تروریستی ۱۳ نوامبر به این سو در فرانسه رخ داده است، مجدداً ارزیابی کند.

هر چیزی را باید به اسم صحیح آن صدا زد: آن چه در حال حاضر دارد در فرانسه مستقر می شود، یک دیکتاتوری دولت پلیسی است. به دنبال اقدامات گروهی انگشت شمار از کسانی که حملات ۱۳ نوامبر را رقم زدند، اعتراض اجتماعی عملاً ممنوع شده است؛ پلیس از قدرت لازم برای تفتیش و بازداشت خودسرانه برخوردار شده، و دولت نیز به خود قدرت های فوق العاده ای برای بازداشت افراد و انحلال تشکل ها بخشیده است. حزب سوسیالیست در تلاش است که به خصوص از طریق تصویب یک اصلاحیه بر قانون اساسی، این وضعیت را دائمی کند.

وجود کثرت احزاب در دستگاه سیاسی بورژوایی حاکم و باقی ماندن برگزاری صوری انتخابات (دست کم برای مقطع فعلی)، مانعی در برابر تبدیل فرانسه به یک دولت پلیسی نیست. همان طور که آرای تقریباً اکثریت مطلق «مجمع ملی فرانسه» به نفع وضعیت فوق العاده و تشدید بمباران سوریه نشان می دهد، این سیاست ها از حمایت تمامی نهادهای دولت و تمامی احزاب سیاسی آن، از جمله سازمان هایی که در اسم «چپ» هستند، برخوردار است.

هیچ انتقادی از سوی طبقات حاکم جهان متوجه روند شتاب گیری حرکت به سوی حاکمیت استبدادی در فرانسه نشده است. در عوض، در همان حال که واشنگتن از طریق «آژانس امنیت ملی» (NSA) جاسوسی علیه مردم را پیش می برد و برلین و توکیو نیز طرح های خود را برای میلیتاریزه کردن دوباره سیاست خارجی شان در مواجهه با اعتراضات عمومی از زیر خاک بیرون می آورند، تمامی قدرت های اصلی امپریالیستی مشغول نظاره کردن رویدادهای فرانسه و آماده سازی نسخه های خود از این تمهیدات هستند.

این بحران سیاسی، غیاب هرگونه پایه حمایتی برای دموکراسی بورژوایی را در درون طبقه سرمایه دار آشکار می کند. نیروی محرک در پس یورش حکومت حزب سوسیالیست به حقوق دموکراتیک، حملات تروریستی

نیروهای اپوزیسیون اسلام‌گرای سوریه نیست که خود در همهٔ موارد به طرح‌های قدرت‌های امپریالیستی برای «تغییر رژیم» اسد خدمت می‌کنند.

بلکه نیروی محرک آن، قطب‌بندی شدید اجتماعی میان اشرافیت مافوق ثروتمند مالی و توده‌های وسیع کارگران تحت استثمار و فقیر است. سیاست‌های ریاضتی که بیش از هفت سال از زمان ویرانگرترین بحران جهانی سرمایه‌داری نسبت به دههٔ ۱۹۳۰ دنبال شده است، ده‌ها میلیون‌ها نفر از مردم را به بیکاری کشانده و برنامه‌های اجتماعی پایه‌ای را در سرتاسر اروپا تکه تکه کرده است.

تنها یک ماه پیش از حملات پاریس، بورژوازی فرانسه از مشاهدهٔ این که کارگران «ایر فرانس» با مدیران اجرایی و بروکرات‌های اتحادیه که مشغول برنامه‌ریزی برای اخراج‌های فله‌ای بودند رو به رو شده و پیراهن دو مدیر ایر فرانس را پاره کردند (اقدامی که از سوی کارگران فرانسه و اروپا حمایت گسترده‌ای دریافت کرد)، بهت زده و وحشت زده شدند.

اپوزیسیون گستردهٔ مردمی نسبت به ریاضت و جنگ امپریالیستی، هیچ بازتابی در دستگاه سیاسی حاکم ندارد، دستگاهی که به جو حاکم بر اکثریت عظیم مردم با خصومت و ترس می‌نگرد. تحت این شرایط، پایهٔ اجتماعی دمکراسی بورژوازی در حال سقوط است. لئون تروتسکی، انقلابی بزرگ روس، دینامیسم سیاسی این فرایند را هشت دهه پیش چنین توصیف کرده بود:

«در قیاس با مهندسی برق، دمکراسی را می‌توان به صورت یک سیستم از کلیدهای ایمنی و فیوز برای محافظت در برابر اضافه‌جریان‌های مبارزهٔ ملی یا اجتماعی تعریف کرد. هیچ دوره‌ای از تاریخ بشر- حتی تا درجه‌ای اندک- به اندازهٔ دوران ما چنین با آنتاگونیسم‌ها بیش از حد شارژ نشده است. این اضافه‌بار خطوط، با تکرار هر چه بیش‌تر در مراحل مختلف در شبکهٔ برق اروپا رخ می‌دهد. تحت تأثیر تضادهای طبقاتی و بین‌المللی که بسیار بیش از حد شارژ شده‌اند، کلیدهای ایمنی دمکراسی یا می‌سوزند یا منفجر می‌شوند. این اساساً همان چیزی است که اتصالی دیکتاتوری نشان می‌دهد»

امروز، درست مانند دورهٔ مبارزات عظیم قرن بیستم، تنش‌های طبقاتی به درجه‌ای رسیده‌اند که دارند به فیوزهای دمکراسی بورژوازی فشار می‌آورند.

یک پایهٔ حمایتی نیرومند برای دموکراسی و حقوق دموکراتیک باقی است: طبقهٔ کارگر. این واقعیت که انباشت تنش‌های اجتماعی منجر به چنین حملات شدیدی به حقوق دموکراتیک می‌شود، شاخصی کامل از خصلت انقلابی وضعیت و ضرورت مبرم یک مبارزهٔ ضد سرمایه‌داری متکی بر یک چشم‌انداز انقلابی و سوسیالیستی است.

۳۰ نوامبر ۲۰۱۵

«وضعیت فوق‌العاده» و سقوط دموکراسی فرانسوی

الکس لانتیه

تمهیداتی که حکومت پریزدنت فرانسوا اولاند در پاسخ به حملات تروریستی روز جمعه در پاریس دارد اتخاذ می کند، حمله ای بی سابقه به حقوق دموکراتیک است.

حکومت «حزب سوسیالیست» فرانسه، وضعیت فوق العاده اعلام نموده و بیش از ۱۰۰ هزار نفر را در قالب پرسنل امنیتی در سرتاسر کشور بسیج کرده است، از جمله پلیس عادی، ژاندارم، پلیس ضد شورش شبه نظامی و نیروهای نظامی. محال است که از خیابان های شهرهای اصلی عبور کنید، بدون این که با افرادی سیاه پوش یا با اونیفورم های آلاپلنگی برخورد نکنید که مسلسل به دست دارند. این نیروهای شبه نظامی، از قدرت یورش به هر خانه و دستگیری یا کشتن هر مظنون به اقدامات تهدیدآمیز برخوردار شده اند، بدون آن که کوچک ترین اعتراضی از سوی دستگاه سیاسی یا رسانه ها متوجه آن ها شده باشد.

در حال حاضر اولاند مشغول ارائه پیشنهاد اصلاح قانون اساسی فرانسه است تا به این ترتیب رئیس جمهور اجاره اعلان حکومت فوق العاده، با قابلیت تمدید تا مدت زمان نامعین را داشته باشد و قدرت اعطایی به ارتش و پلیس را گسترش بدهد. این طرح پیشنهادی، که به صورت آنلاین منتشر شد، پایه حقوقی لازم برای تبدیل فرانسه به یک نظام دیکتاتوری ریاست جمهوری را فراهم می آورد.

قانون موجود از ۱۹۵۵، به شخص رئیس جمهور و نیروهای امنیتی قدرت های بسیار مبسوطی در شرایط فوق العاده می بخشد. از تفتیش بدون حکم و دستگیری گرفته، تا برقراری حکومت نظامی و ممنوعیت انجمن های عمومی، توقیف و صدور حکم حبس خانگی هر فردی که «فعالیت های وی برای امنیت و نظم عمومی خطرناک به شمار می شود» و همین طور انحلال هرگونه سازمان مرتبط با افراد تحت بازداشت خانگی که در اخلال نظم عمومی «مشارکت داشته، یا آن را تسهیل یا مبادرت به آن کرده اند».

تغییراتی که حزب سوسیالیست در اصلاحیه قانون اساسی معرفی می کند، قانون را به مراتب بیش از گذشته نگران کننده می کند. اولاند اعلام کرده مادام که فرانسه با تهدیدی از جانب هر یک از گروه های تروریستی مشابه با داعش رو به رو است، او مایل است این قوانین را تجدید کند، یعنی برای یک دوره نامعین.

با این حال بررسی این اصلاحات روشن می کند که تمهیدات مذکور ارتباطی به مبارزه با داعش ندارد که خود در هر حال از دل سیاست قدرت های ناتو برای تأمین مالی شبه نظامیان اسلام گرا به عنوان نیروهای نیابتی

جنگ «تغییر رژیم» در سوریه پدید آمدند. حملات مهیب پاریس، بهانه ای است برای اجرای تمهیداتی استبدادی که تهدید از سوی داعش نمی تواند توضیح منطقی آن باشد.

دولت فرانسه در پوشش مبارزه با داعش، به خود قدرتی مطلق در برابر هر کسی می دهد که تهدیدی برای «امنیت و نظم عمومی» بدانند. این مقوله مبهم و فراگیر، مدت ها است که علیه حق به رسمت شناخته شده اعتراض و اعتصاب در قانون اساسی استفاده شده است- مانند مورد تصمیم سال گذشته حکومت حزب سوسیالیست فرانسه به اعمال ممنوعیت بر اعتراض به جنگ دولت اسرائیل در غزه.

تغییرات قانونی سند حزب سوسیالیست، هرگونه ابراز اعتراض را به زمینه ای بالقوه برای بازداشت تبدیل می کند. قانون اصلاح شده به جای اجازه به پلیس برای بازداشت افرادی که «فعالیت شان برای امنیت و نظم عمومی خطرناک است»، به آن ها اجازه می دهد هر فردی را «که بسته به قرائن بتوان گفت رفتار او تهدیدی در برابر امنیت و نظام عمومی است» بازداشت کند. حزب سوسیالیست توضیح می دهد که تغییرات پیشنهادی به پلیس اجازه می دهد «مردمی را که توجه پلیس یا نیروهای امنیتی را با رفتار، دوستان، بیانیه ها یا طرح های خود جلب کنند» هدف بگیرد.

الزامات این طرح ها بسیار گسترده است. برای بازداشت و دستگیری یک نفر، لازم نیست پلیس چیزی بیش از این بگوید که احتمال اخلال در نظم عمومی از سوی فرد مذکور در آتیه قابل تصور است، آن هم بر مبنای چیزی که این فرد بر روی رسانه های اجتماعی منتشر کرده یا به فردی از مرتبطين خود گفته است.

هر گونه بیانیه ای که با فراخوان به اعتصاب علیه کاهش دستمزدها یا تعطیلی کارخانه، یا اعتراض به جنگ یا هرگونه فعالیت قانونی از این دست اعلام همبستگی کند، زمینه ای برای بازداشت یا حبس خانگی خواهد بود.

ارزش یادآوری دارد که قانونی که اکنون حزب سوسیالیست پیشنهاد به گسترش آن می دهد، در سال ۱۹۵۵ تدوین شد تا به حکومت وقت فرانسه- که در تلاش نافرجام برای درهم شکستن مبارزه مردم الجزایر برای استقلال در جنگ ۱۹۵۴-۱۹۶۲ در برابر حاکمیت استعماری این کشور بود- چهارچوب قانونی لازم را برای شکنجه و سرکوب گسترده اعطا کند. این جنگ وحشیانه، جان ۲۵۰ تا ۴۰۰ هزار تن از مردم الجزایر را گرفت،

و به تنش های عمیق اجتماعی در داخل فرانسه انجامید که در طی اعتصاب عمومی مه تا ژوئن ۱۹۶۸ فوران کرد.

در پشت تحرکات کنونی برای عملاً مضمحل کردن حقوق دموکراتیک در فرانسه، بحران مشابهی قرار دارد که طبقه حاکم با آن دست به گریبان است. اولاً، همان طور که تلاش نهایتاً نافرجام حکومت حزب سوسیالیست به ممنوعیت سال گذشته اعتراضات ضد جنگ اسرائیل با غزه نشان داد، حکومت برای منکوب کردن تمامی اعتراضات، شدیداً نیازمند سیاست های میلیتاریستی امپریالیستی فرانسه است. به دنبال حملات پاریس، اولاند به سرعت به سوی گسترش کارزار بمباران در سوریه، به عنوان جزئی از تلاش های طبقه حاکم فرانسه برای ابراز منافع خود در عرصه جهانی، شتافته است.

ثانیاً؛ دموکراسی بورژوازی دیگر قادر به مدیریت و حل و فصل تنش های اجتماعی عظیم و فزاینده جامعه سرمایه داری معاصر نیست. در تمامی کشورهای سرمایه داری پیشرفته، از جمله فرانسه، دولت تحت کنترل یک اقلیت کوچک از نخبگان مافوق ثروتمند است که با نفرت و ترس به نارضایتی های رو به صعود توده های وسیع کارگران می نگرند.

حکومت اولاند، تجسم سلطه اشرافیت مالی است. اولاند که بر مبنای وعد هایی نظیر «ریاضت، سرنوشت ما نیست» انتخاب شده بود، خیلی زود نشان داد که سیاستمداری مدافع ریاضت است و خود از عوامل ناظر بر بیکاری رو به صعود و اقتصادی با «رشد صفر».

حزب سوسیالیست به سوی استراتژی دیگری چرخش کرد، و آن چیزی نبود جز تلاش برای منحرف کردن اعتراضات اجتماعی نسبت به سیاست های ارتجاعی داخلی، به واسطه یک سیاست خارجی متکی بر میلیتاریسم و جنگ. زمانی که اولاند در سال ۲۰۱۳ جنگی را در کشور مالی به راه انداخت، یکی از مقامات به روزنامه «لو پوئن» گفت که حزب سوسیالیست امیدوار است جنگ آن ها، نسخه ای مشابه با جنگ جزایر فالکلند به دست نخست وزیر وقت بریتانیا، مارگارت تاچر باشد؛ یعنی همان «ماجراجویی نظامی که انتخاب مجدد او را در سال ۱۹۸۳ تضمین کرد». با این حال جنگ ها در سرتاسر امپراتوری استعماری کهن فرانسه، تنها به رشد تنش های اجتماعی در خاک فرانسه یاری رسانده اند.

دینامیسم سیاسی در فرانسه، در هر کشور سرمایه داری دیگری هم‌چون آینه منعکس می‌شود. از زمان آغاز «جنگ علیه تروریسم» در سال ۲۰۰۱، حکومت‌های سرتاسر جهان، و در رأس آن ایالات متحده آمریکا، در جستجوی راه‌هایی برای فرسودن و تکه‌پاره کردن ابتدایی‌ترین حقوق دموکراتیک بوده‌اند. آن‌ها همگی در «توقیف‌های اضطراری» زندانیان برای شکنجه، شنودهای گسترده بدون حکم، و کشتارها با هواپیمای بدون سرنشین، شرکت داشته‌اند. بکارگیری واحدهای نظامی مسلح به اسلحه سنگین در داخل، اکنون امری رایج است.

از زمان سرکوب پلیسی شورش جوانان لندن در سال ۲۰۱۱ تا سرکوب شدید اعتراضات علیه قتل مایکل براون به دست پلیس شهر فرگوسن (ایالت میسوری) در سال گذشته، این تمهیدات آشکارتر از هر زمان دیگری به سوی سرکوب مبارزه طبقاتی هدف گرفته می‌شوند.

عملاً هیچ نهاد انتخاباتی برای دفاع از حقوق دموکراتیک در دستگاه سیاسی یا شرکت‌ها وجود ندارند. این وظیفه بر دوش طبقه کارگر می‌افتد که تعهد عمیق به اصول دموکراتیک را حفظ می‌کند. با این حال فضایی برای خشنودی سیاسی وجود ندارد. طبقه حاکم در برخورد با بحران‌های درونی که هیچ پاسخی در قبالش ندارد، با تمهیدات استبدادی پیش می‌رود.

دفاع از حقوق دموکراتیک و اعتراض به اشکال حاکمیت دولت پلیسی، باید در بسیج سیاسی مستقل طبقه کارگر، متکی بر مبارزه‌ای علیه جنگ امپریالیستی و نابرابری اجتماعی و منشأ آن‌ها در نظام سرمایه داری، ریشه داشته باشد.

۱۹ نوامبر ۲۰۱۵

پیوستن شارلی ابدو به کارزار نژادپرستانه علیه پناهندگان در اروپا

الکس لانتیه

هفته نامه فکاهی فرانسوی «شارلی ابدو»، با حمله ای چندش آور به «آیلان کوردی» - کودک سه ساله ای که سال پیش غرق شدنش در نزدیکی سواحل ترکیه به نماد هزینه های انسانی دهشتناک جنگ سوریه بدل شد - به کارزار رو به رشد نژادپرستی علیه پناهجویان خاورمیانه در اروپا پیوست.

کاریکاتوریست تصویری که خوانندگان سراسر جهان را بهت زده کرده است، «ریس» بود؛ کسی که از حملات تروریستی ژانویه گذشته به دفتر سردبیری مجله، جان سالم به در برد. این کاریکاتور، از فضای هیستریکی بهره برداری کرده است که اکنون رسانه های بین المللی با طرح ادعاهایی درباره مشارکت پناهجویان در موجی از تعرض های جنسی شب سال نو در شهر کلن (آلمان) به آن دامن زده اند.

«ریس» در زیر عنوان کاریکاتور که می پرسد «اگر آیلان کوچولو بزرگ شده بود، الآن کی می شد؟»، تعدادی کاریکاتور کشیده و این کودک غرق شده را در حالی نشان می دهد که بلند شده، بزرگ می شود، و در تصویری که پوزه ای شبیه خوک پیدا کرده، به دنبال یک زن بور وحشت زده راه افتاده است؛ و بعد در پاسخ به سؤال بالا می نویسد: «کسی که در آلمان انگلک می کند».

رجوع وقیحانه به نژادپرستی و پیش داوری های ضد یهودی - که سهل است می توانست در صفحات «در استورمر»، روزنامه تبلیغاتی نازی ها، درج شود - با محکومیت بین المللی رو به رو شد.

«تیما کوردی»، عمه «آیلان»، که به عنوان پناهنده در کانادا زندگی می کند، به خبرگزاری «سی.بی.سی» گفت که این کاریکاتور، «نفرت انگیز» است و افزود: «امیدوارم مردم برای درد خانواده ما احترام قائل باشند. ضایعه بزرگی برای ما بود. بعد از این تراژدی ما دیگر مثل سابق نیستیم. داریم سعی می کنیم کمی فراموش کنیم و به زندگی برگردیم. اما این که دوباره ما را جریجه دار کنند، منصفانه نیست».

حتی در فرانسه که حکومت «حزب سوسیالیست» در ظاهر امر برای دفاع از آزادی مطبوعات، از حمله سال پیش برای راه اندازی کارزار ارتجاعی وحدت ملی حول «جنگ علیه تروریسم» بهره برداری کرد، خوانندگان بسیاری نظراتی را در محکومیت این کاریکاتور نوشتند.

به گفته روزنامه دست راستی «لو فیگارو»، چهار برابر شدن تعداد خوانندگان شارلی ابدو و رسیدنش به ۲۰۰ هزار نفر به خاطر تبلیغات رسمی بعد از حملات، همراه بوده است با رسوایی های مکرر این هفته نامه که خوانندگان جدیدش را بهت زده کرد: «خوانندگان شارلی ابدو که سابقاً محدود به گرایش های لیبرتاریان می شد که به این نوع طنز گزنده و خورنده عادت داشتند، به مخاطبین فراتری گسترش یافته که الزاماً کلبی مسلک نیستند».

یکی از خوانندگان در صفحه «لو فیگارو» نوشته بود: «امیدوارم که من کسی را شوکه نکنم، اما تصویر روی جلد شارلی هم زشت است و هم مشوق زشتی».

یکی دیگر از خوانندگان به سمپاتی های استالینیستی، سوسیال دمکراتیک و لیبرتاریان-آنارشیستی کارکنان این هفته نامه اشاره کرده و نوشته بود: «با یک روزنامه ارتجاعی که از طرف کمونیست های بورژوا مسلک اداره می شود که انگشت وسط شان را به همه چیز و همه کس نشان می دهند، منتظر چنین نتایجی بودیم: کاریکاتورهای بی مزه و ضعیف الحال که رسوایی می انگیزد، فروش دارد، اما سر جنگ را باز می کند».

حمله شارلی ابدو به یک کودک بی گناه، به عنوان جزئی از کارزار بین المللی توجیه اخراج های گسترده پناهجویان با متهم کردن آن ها به تجاوز، افشاگر تمام آن سازمان هایی است که مشوق کارزار «من شارلی هستم» بودند یا خود را به آن وفق دادند؛ یعنی: رسانه های فرانسه و سایر کشورهای ناتو، حکومت حزب سوسیالیست فرانسه و اقمار سیاسی متعددش.

این واقعه، تماماً مؤید ستون نوشته ای است که بلافاصله پس از حمله به شارلی ابدو در وب سایت «کمیته بین المللی انترناسیونال چهارم» نوشتیم. این مطلب صریحاً حمله تروریستی ستیزه جویان دست پرورده اردوگاه های اسلامی را که خود تعلیم دهنده ستیزه جویان اسلام گرای خارجی برای جنگ امپریالیستی تغییر رژیم در سوریه هستند، محکوم کرد؛ اما در عین حال نسبت به ریاکاری سیاسی تمام و کمال مبلغین شارلی ابدو نیز هشدار داد.

در این نوشته با ادعاهای رسانه ها مبنی بر این که شارلی ابدو نماینده بهترین سنن کاریکاتور علیه سلاطین اروپایی قرون ۱۶ تا ۱۹ است، مخالفت کرد. این کاریکاتوریست های اولیه، «نمایندگان یک دوره روشنگری

دمکراتیک بودند که حس تحقیر خود را علیه مدافعین نیرومند و فاسد امتیازات اشرافی نشانه رفتند. اما شارلی ابدو با تحقیر بی‌امان مسلمانان، فقرا و ناتوانان را به سخره گرفته است.»

در این مطلب نسبت به ماهیت ارتجاعی کارزار سیاسی حول این هفته نامه هشدار داده شد: «این که با دفاع از شارلی ابدو ادعا کنیم کاریکاتورهای آن‌ها همه "مزاح" هستند و پیامد سیاسی ندارند، مضحک است. فارغ از این که حکومت فرانسه برای جلب حمایت از برنامه نظامی رو به رشد خود در آفریقا و خاورمیانه تقلا می‌کند، فرانسه کشوری است که نفوذ "جبهه ملی" نئوفاشیست آن به سرعت در حال رشد است. در این بستر سیاسی است که شارلی ابدو، رشد نوعی از جو ضد اسلامی سیاسی را تسهیل کرده است که شباهتی آزردهنده با یهودی ستیزی سیاسی به عنوان یک جنبش گسترده در فرانسه دهه ۱۸۹۰ دارد.»

«شارلی ابدو با استفاده از کاریکاتورهای زمخت و مبتذلی که تصویری کلیشه‌ای و شرارت‌بار از مسلمانان ارائه می‌کند، یادآور انتشارات نژادپرستانه مبتذلی است که نقش برجسته‌ای در تقویت تحریکات ضد یهودی فرانسه در "ماجرای دریفوس" داشتند، دوره‌ای که در سال ۱۸۹۴ و پس از این که یک افسر یهودی به کذب به جاسوسی برای آلمان متهم شد، آغاز گردید.»

امروز، تناقضات میان ژست‌های دمکراتیکی که حزب سوسیالیست پس از حملات شارلی ابدو به خود گرفت و پیامد یک سال بعد آن، فاحش هستند. وقایع سال بعد هشدارهای اولیه سایت ما را درباره کارزار «من شارلی هستم» ثابت کرده است. ما شاهد گسترش جبهه ملی نئو فاشیست در انتخابات محلی سال پیش بودیم، و پس از حملات تروریستی ۱۳ نوامبر در پاریس، شاهد حرکت حزب سوسیالیست به سوی استقرار یک وضعیت فوق‌العاده دائمی، الغای حقوق دمکراتیک پایه‌ای و دامن زدن بیش‌تر به جو ضد مسلمانان.

در درون حکومت حزب سوسیالیست، قدم‌هایی در حال برداشته شدن است تا افراد متهم به ارتباط با حملات تروریستی، از تابعیت فرانسوی محروم شوند. جالب توجه است که مقامات حزب سوسیالیست خود دو سال پیش، تنها چند ماه قبل از حملات شارلی ابدو، محرومیت از تابعیت فرانسوی را محکوم کرده بودند. این سیاست بدنام، یادآور اقدام مقامات فاشیست فرانسوی برای محرومیت هزاران یهودی از تابعیت فرانسوی در جریان جنگ جهانی دوم و تا پیش از اخراج آن‌ها به اردوگاه‌های مرگ نازی‌ها در اروپا است.

پس از گذشت یک سال از تشدید بی وقفه «جنگ علیه تروریسم» و شووینیسیم فرانسوی، کارزار «من شارلی هستم» نشان داد که مکانیسمی برای مشروعیت بخشیدن به سیاست هایی است که سابقاً غیرقابل تصور به نظر می رسید. میلیون ها نفری که یک سال پیش با شعارهای «من شارلی هستم» راهپیمایی کردند، در تحلیل نهایی به عنوان سیاهی لشکر در مسیر حرکت به سوی استقرار یک رژیم پلیسی در فرانسه - حرکتی که بسیار پیش روی داشته است - مورد سوء استفاده قرار گرفتند.

حمله شارلی ابدو به آیلان کوردی، نشان می دهد که خصلت هفته نامه خود نقش کم اهمیتی در توانایی حزب سوسیالیست به حمله وحشیانه به حقوق دموکراتیک تحت پوشش کارزار «من شارلی هستم» نبود. آن دسته از «کمونیست» های لیبرتاریان و بورژوا مسلک که بر کارکنان، همراهان و خوانندگان اصلی نشریه حکمفرما هستند - یعنی یک لایه ممتاز طبقه متوسط که ما چپ نما می نامیم - طی دهه ها مملو از احساسات ضد مسلمان و حامی جنگ شده اند.

استحاله این لایه به یک پایگاه اجتماعی برای سیاست های فاشیستی، در زندگینامه برخی از شخصیت های برجسته تر باقی مانده مرتبط با شارلی ابدو منعکس می شود.

«رومان گوپیل»، یکی از رهبران اتحادیه دانش آموزان دبیرستان در دوره اعتصاب عمومی ۱۹۶۸ و عضو سابق «لیگ کمونیست» (گرایش پبلوئیستی) و پیشینه «حزب ضد سرمایه داری نوین» کنونی، یکی از مشاورین کلیدی کارزار ریاست جمهوری «کلوش»، کم دین، در سال ۱۹۸۱ بود و شارلی ابدو رسماً از این کارزار حمایت کرد. او تا جایی پیش رفت که از جنگ های ناتو در یوگسلاوی در ۱۹۹۰، تهاجم امریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ (که حتی حکومت فرانسه هم با آن مخالف بود) و همین طور جنگ ناتو در لیبی در سال ۲۰۱۱ حمایت کرد.

«کارولین فورست»، ژورنالیست و فعال «حامی سکولاریسم» که در شارلی ابدو کار می کرد و اکنون مدافع سیاست لغو تابعیت فرانسوی از سوی حزب سوسیالیست است، علناً از کمپین «صرف سوسیس و شراب در محله گوت دور» حمایت کرد. هدف از این برنامه که از طرف گروه های راست افراطی راه اندازی شد، هدف آزار دادن مسلمانان نمازگزار در محله کارگرنشین «گوت دور» با نوشیدن شراب و خوردن گوشت خوک در مجاورت آن ها بود.

حملهٔ توهین آمیز اخیر شارلی ابدو به پسر بچهٔ بی دفاعی که جان باخته، نمونه ای است از ضدیت این نیروها با حقوق دمکراتیک.

۱۶ ژانویهٔ ۲۰۱۶